علم حضوری به طبایع در عقل و علم حضوری به افراد در نفس

کلاً علم حضوری عقل با علم حضوری نفس، دو باب است. علم حضوری عقل، در موطن معلومات است. علم حضوری نفس، در موطن افراد طبایع است. عقل در حوزه طبایع، علم حضوری پیدا می‌کند. اما نفس در حوزه افراد الطبایع علم حضوری پیدا می‌کند. نمی‌دانم در کدام یک از مباحثه‌ها بود. این‌ها به گمانم خیلی نکات مهمی است. همین انسان عادی وقتی احساس گرسنگی می‌کند لحظه‌ای که احساس گرسنگی می‌کند دارد یک فرد را احساس می‌کند یا طبیعت را؟ الآن دارد احساس گرسنگی می‌کند، این فرد است یا طبیعت است؟ فرد است.

ببینید علم حضوری است؛ معلوم، گرسنگی است که بوجوده الفردی لدی العالم حاضر است. علم حضوری این است. بوجوده الخارجی لدی العالم حاضر است. احساس فرد گرسنگی است. این‌ها چیزهای دقیق و روشنی است. اما در ضمن همین فردی که آن را به علم حضوری احساس می‌کنیم، عقل همین‌جا موجود است و در موطن طبایع طبیعت گرسنگی را ضمن این فرد درک می‌کند. از کجا می‌گویی‌م؟ ما که یک علم حضوری داریم! به‌خاطر این‌که بعداً که فرد دوم گرسنگی می‌آید و فرد دوم غضب که می‌آید، می‌گویی‌د این مثل قبلی گرسنگی است که با غضب فرق می‌کند.

اگر شما قبلاً یک فردی را بدون طبیعت احساس کردید، چطور مشکله فرد دوم به اول را قبول می‌کنید؟! می‌گویی‌د این هم گرسنگی است؛ وقتی فرد دوم را احساس کردید، می‌گویی‌د این فرد دوم هم گرسنگی است. یعنی در طبیعت گرسنگی با آن فرد اول شریک هستند. اگر شما طبیعت را ادراک نکردید از کجا حکم می‌کنید که این دو فرد در گرسنگی مثل هم هستند؟! البته با پشتوانه حافظه. نمی‌دانم در مناظره سیرافی بود یا دیگری؟ دو-سه مباحثه بود؛ دلالت بود، اندیشه بود، سیرافی بود. یادم نیست که در کجا گفتم.

شاگرد: در اندیشه فرمودید.

استاد: این‌ها مطالب خیلی مهمی است. یعنی طبایع را در علم حضوری به این صورت درک می‌کنیم. به علم حضوری تفاوت دارد. در مطالب کلاسیک این‌ها خیلی سان داده نشده است. خوب است که روی این‌ها فکر شود.

شاگرد: درک طبیعت به‌صورت حصولی نیست؟ یعنی انتزاع از درک حضوری است؟

استاد: تا حصولی را به چه چیزی معنا کنیم. آن چه که من عرض کرده بودم این بود که عبد ابتدا یک درک حضوری پیدا می‌کند و فوری آن را به علم حصولی تبدیل می‌کند. خلاصه آن به این صورت است. بله، علم حصولی داریم اما پشتوانه عقل که علم حصولی را در خودش سامان می‌دهد، یک فناء است. علماء حکمت به فناء تعبیر می‌کردند. اول عقل جزئی در یک طبیعت معقول فانی می‌شود و

بعد در سامان‌دهی نفس و اتصال آن به عالم، انشاء اضافه اشراقیه می‌کند. معادل طبیعتی که در فناء در معلومات دیده، انشاء صورت می‌کند. این حاصل آن بحث‌ها بود. اینکه درست است یا نه، بر عهده خودتان.

بازبینی #1
ایجاد شده 18 مه 2026 15:50:46 توسط ... .
به روزرسانی شده 18 مه 2026 15:51:21 توسط ... .